
هنر و صنعت به منزله دو قلمرو برای نحوه وجود دازاین

مرجانه سوزن کار*

محمدرضا ریخته‌گران**

شمس الملوک مصطفوی***

تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۹/۸

چکیده

هیدگر در کتاب وجود و زمان، دازاین را تنها موجود واجد اگزیستنس می‌داند و از همین رو، قائل به دو نحوه وجودی برای اوست: اصالت و عدم اصالت. عدم اصالت وضعیتی است که دازاین غالباً در آن قرار دارد. نحوی از بودن که در آن، دازاین از خود دور شده و به ورطه دیگران در افتاده است. در این نحوه وجودی، او با موجودات همان‌گونه سروکار دارد که دیگران سروکار دارند؛ یعنی از وجه کارآمدی و بهره‌رسانی صرف. هیدگر اگرچه وضع عدم اصالت را وجه غالب وجود دازاین می‌داند، اما معتقد است دازاین به نحوی دیگر نیز می‌تواند باشد. او نحوه دیگر وجود دازاین را اصالت می‌خواند و آن را وضعیتی توصیف می‌کند که در آن دازاین از وجود هر روزی فراروی کرده و در نسبتی متفاوت با موجودات قرار می‌گیرد. از سویی، هیدگر در تفکر متأخر خود، اصالت و عدم اصالت را به ناپوشیدگی‌های متفاوت وجود نسبت می‌دهد و صنعت و هنر را دو نحو اساسی از انحاء ناپوشیدگی وجود می‌داند. به این ترتیب، شاید بتوان صنعت و هنر را به مثابه دو قلمرو تعیین‌بخش به نحوه بودن دازاین در نظر گرفت.

کلیدواژه‌ها: دازاین، اگزیستنس، عدم اصالت، اصالت، صنعت، هنر

*. دانشجوی دکتری فلسفه هنر، گروه فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: marjan.soozankar@gmail.com

Email: ma.rm2436@gmail.com

**دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email: sha_mostafavi@yahoo.com

***دانشیار گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

هیدگر در اصلی‌ترین کتاب خود یعنی وجود و زمان، پرسش از معنای وجود را پرسشی ممتاز در میان پرسش‌های دیگر می‌داند؛ لیکن معتقد است این پرسش که زمانی برای متفکران قدیم مطرح بود و حتی آن‌ها را بی‌تاب کرده بود، امروز از یادها رفته است. او می‌گوید ما امروز نه تنها معنای وجود را نمی‌دانیم، بلکه حتی پرسش‌گری را هم فراموش کرده‌ایم. آن‌چه از نظر هیدگر موجب پرسش‌گری می‌شود حال حیرت است؛ حالی که به اعتقاد او بر یونانیان باستان مستولی بود، اما امروز از ما گریخته است. وی در کتاب خود ضرورت از سرگیری پرسش از معنای وجود را پیش می‌کشد و به دنبال موجودی می‌گردد که توأم با پرسش در این باره برای او مطرح باشد و هم بتواند در این باره از او پرسش کرد. این موجود منحصر به فرد از نظر هیدگر کسی نیست جز انسان. انسان آن موجود پرسنده از وجود است که در عین حال این شایستگی را دارد تا از او درباره معنای وجود پرسیده شود. به نظر هیدگر آدمی تنها موجود در میان موجودات است که علاوه بر وجود داشتن، اهتمام به وجود نیز دارد. آدمی نسبتی با وجود دارد که هیچ موجود دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. در واقع به دلیل همین نسبت است که آدمی می‌تواند نحوه‌های وجودی متفاوتی داشته باشد.

روش تحقیق

روش نگارش این مقاله توصیفی - تحلیلی است. به این ترتیب که در ابتدای مقاله دازاین و نحوه‌های وجود داشتن او در عالم را از نگاه هیدگر شرح خواهیم داد. در ادامه، پوئیس و گشتل به عنوان دو نحو اساسی از انحاء ناپوشیدگی وجود مطرح خواهند شد. در انتها نیز اشاره‌ای خواهیم داشت به ربط و نسبت نحوه‌های وجودی دازاین با نحوه‌های ناپوشیدگی وجود و چگونگی این رابطه را تحلیل خواهیم کرد.

پیشینه تحقیق

لازم به ذکر است نگارندگان مقاله حاضر تا این تاریخ به مقاله یارساله‌ای که مشخصاً به ربط و نسبت نحوه‌های

وجود دازاین با نحوه‌های ناپوشیدگی وجود پرداخته باشد، برخورد نکرده‌اند. اما سه مقاله به زبان فارسی و یک مقاله به زبان انگلیسی یافت شدند که موضوعشان تا حدودی مرتبط با مقاله حاضر است. به این معنا که مسئله اصالت و عدم اصالت در هر کدام به نوعی طرح شده است. این مقاله‌ها عبارتند از: ۱. «مرگ-اندیشی و نسبت آن با هنر اندیشی هیدگر» نوشته بهروز الیاسی و محمدجواد صافیان، چاپ شده در نشریه کیمیای هنر، سال ۱۳۹۸. در این مقاله به ویژگی‌های مشترک مرگ‌اندیشی و هنراندیشی هیدگر اشاره شده و هر دو از اوصاف دازاین اصیل برشمرده شده است. ۲. «بازخوانی مفهوم اصالت در فلسفه هستی با نگاهی بر اندیشه‌های کرکگور و هیدگر» نوشته روح‌اله مظفری‌پور، چاپ شده در نشریه پژوهش‌های هستی‌شناختی، سال ۱۳۹۶. نویسنده در این مقاله وجوه اشتراک و افتراق فلسفه کرکگور و هیدگر را در مورد مفهوم اصالت معین کرده است. ۳. «مرگ اندیشی و معنای زندگی در هیدگر» نوشته علی عسکری یزدی و مسعود میرزایی، چاپ شده در نشریه فلسفه دین، سال ۱۳۹۷. در این مقاله مرگ‌آگاهی از نگاه هیدگر شرح داده شده و از آن به عنوان عاملی برای کسب بصیرت، رهایی از احساس پوچی و معنادگی به زندگی یاد شده است. ۴. The Concept of Authentic and Inauthentic Existence in the Philosophy of Martin Heidegger: The Quarrel of Eugene Communitarians and Libertarians، نوشته Anowai & Stephen Chukwujekwu چاپ شده در نشریه *Review of European Studies*، سال ۲۰۱۹. همان طور که از عنوان این مقاله انگلیسی زبان پیدا است، نویسندگان به نزاع بین طرفداران اجتماع کمونیستی و طرفداران آزادی فردی در پرتو مفهوم اصالت و عدم اصالت در فلسفه هیدگر پرداخته‌اند.

دازاین و نحوه وجود او

به باور هیدگر الفاظ مختلفی که فیلسوفان پیشین برای نامیدن انسان به کار برده‌اند - الفاظی هم‌چون حیوان ناطق، سوژه، آگاهی، خودآگاهی، من، شخص، و غیره، در عین صحیح بودن، هیچ‌کدام حقیقت انسان



است که دازاین تنها موجودی است که می‌تواند موجودات را به طرق متفاوتی فهم کند و نسبت‌های متفاوتی را با آن‌ها برقرار کند. به نظر هیدگر آنچه برای دازاین دغدغه است، نحوه وجودش است؛ و نحوه وجود، چیزی است که هر دازاین، خود باید بر عهده بگیرد. به عبارتی دازاین تنها موجودی است که در واقع بودگی یا هست شدگی‌اش، نحوه بودنش به عنوان تکلیف به او سپرده شده است؛ و این که امکان‌های وجودش را تحقق ببخشد یا این امکان‌ها را نادیده بگیرد، بر عهده خودش است (Heidegger, 1962: 50 - 59).

نکته‌ای که در این‌جا باید به آن توجه کرد این است که هیدگر در تفکر متأخر خویش، مدار بحث را از دازاین برداشته و بر خود وجود قرار می‌دهد. او در این دوره، برون‌ایستادگی یا فراروی را به خود وجود نسبت می‌دهد و معتقد است «این خود وجود است که انسان را به مثابه برون‌ایستا برای پناه‌دهندگی و پاس‌داری از حقیقت وجود در خود این حقیقت پیش می‌آورد» (Heidegger, 1998: 263). طبق گفته او در *متافیزیک چیست؟*:

تا زمانی که ما ذات برون‌خویش‌اگرزیستنس را تنها به‌منزله از خود برون‌ایستادنی تصور کنیم که واژه «برون» را در آن به معنای از درون حلول آگاهی و روح، به سوی بیرون، بگیریم، هنوز، چندان که وافی به مقصود باشد، ذات برون‌خویش‌اگرزیستنس را درنیافته‌ایم؛ زیرا بر اساس چنین دریافتی، اگرزیستنس هنوز هم‌چون امری از ناحیه «سوبژکتیویته» و «جوهر» تلقی شده است، در حالی که در واقع ما باید واژه «برون» را به منزله از خود برون‌شدگی خود وجود بفهمیم (هیدگر، ۱۳۹۵: ۱۴۶).

اصالت و عدم اصالت دازاین

از آن‌جا که هیدگر دازاین را تنها موجود واجد اگرزیستنس می‌داند، قائل به دو نحوه وجودی برای او است: اصالت^۵ و عدم اصالت^۶. به عبارتی او از دو اگرزیستنس برای دازاین سخن گفته است: اگرزیستنس اصیل و اگرزیستنس ناصیل. البته منظور هیدگر این نیست که می‌توان انسان‌ها را به دو دسته تقسیم کرد و

بودن را چنان‌که هست عیان نمی‌کنند. از این‌رو او خود، این موجود منحصر به فرد را دازاین^۲ می‌خواند و عقیده دارد دازاین وجود خاصی است که تنها به انسان تعلق دارد. دازاین موجودی است که نحوه بودنش با نحوه بودن موجودات دیگر فرق دارد. موجودات دیگر، همه درون عالم هستند. یعنی عالم هم‌چون ظرفی است که موجودات را در خود جا می‌دهد. دازاین اما درون عالم نیست. دازاین در - عالم - بودن^۳ است. البته در - عالم - بودن دازاین به هیچ وجه به این معنا نیست که دازاین موجودی زمینی در تقابل با آسمانی، یا دنیایی در تقابل با روحانی است. عالم به هیچ عنوان بر یک موجود یا قلمرویی از موجودات دلالت نمی‌کند، بلکه گشودگی وجود است (Heidegger, 1998: 266). دازاین تنها موجودی است که عالم دارد. اصلاً دازاین، خود، عالم است. به تعبیر دیگر، همه موجودات صرفاً وجود دارند و فهمی از وجود ندارند. دازاین اما وجود داشتن خود را می‌فهمد. دازاین، جایگاه فهم وجود است. دازاین، عرصه ناپوشیده شدن وجود است (هیدگر، ۱۳۹۵: ۱۴۴). وجود اگر ظهوری دارد، این ظهور برای دازاین است. موجودات اگر ظاهرند، همه برای دازاین ظاهرند. دازاین موجودی است که سرشته شده از جسم و جان. او نه این‌جا است، نه آن‌جا است؛ و در عین حال هم این‌جا است، هم آن‌جا است. او نه اکنون است، نه آن‌گاه است؛ و در عین حال هم اکنون است، هم آن‌گاه است. دازاین، در میان بودن است. موجودات دیگر همه جایگاهی مشخص یا موقعیتی معلوم دارند. دازاین اما، سراسر، امکان است. او امکان دگر شدن یا تغییر موقعیت دادن دارد. او امکان فراروی یا استعلا دارد. هیدگر نحوه وجود دازاین را از خود به در شدگی یا برون‌ایستادگی^۴ می‌خواند و عقیده دارد تنها موجودی که چنین نحوه وجودی را دارا است، انسان است. اگرزیستنس نحوی از وجود به‌ویژه نحوه وجود آن موجودی است که از برای گشودگی وجود، برون‌می‌آیند (هیدگر، ۱۳۹۵: ۱۴۵). دازاین امکان از خود به در شدن دارد و مادام که وجود دارد، از این توان برخوردار است که به نحوی دیگر نیز، وجود داشته باشد. موجودات دیگر هیچ‌کدام اگرزیستنس ندارند. اگرزیستنس داشتن دازاین در واقع به این معنا

برخی را در دسته اصیل و برخی دیگر را در دسته ناصیل جای داد. اصالت و عدم اصالت از نظر او، هیچ کدام وضعیت‌هایی قطعی و غیر قابل تغییر نیستند؛ بلکه صرفاً نحوه‌های بودن دازاین‌اند. «حرکت دازاین از خود ناصیل به خود اصیل و هم‌چنین عکس آن، هر دو از استعلا است» (هیدگر، ۱۳۹۵: ۹۱). در واقع اصالت و عدم اصالت را می‌توان هم‌چون دو سر یک طیف در نظر گرفت که دازاین میان این دو سر، دائماً در نوسان است. هر چند که معمولاً و غالباً در وضعیت عدم اصالت قرار دارد.

هیدگر زندگی هر روزه را قلمرو وجود (بودن) دازاین می‌داند و عقیده دارد دازاین در وجود خود نه اصیل است و نه ناصیل. آن چه او را اصیل یا ناصیل می‌کند، نحوه وجود اوست. دازاین این امکان را دارد تا خود را در هر روزگی گم کند و از خود دور شود، یا این که از هر روزگی سکوی پرشی برای خود بسازد، از آن فرازوی کند و خود را بیابد. هیدگر غرق‌شدگی دازاین در امور هر روزه را وضعیت سقوط^۶ یا فرو افتادگی می‌خواند و معتقد است اکثر ما انسان‌ها در اغلب اوقات در این وضعیت قرار داریم. البته او به هیچ وجه نمی‌خواهد بگوید که ما ابتدا در جایی برتر بوده‌ایم و از آن جا سقوط کرده‌ایم. اصطلاح سقوط هیچ ربطی به مفاهیم دینی که در کتاب مقدس و در متون مسیحی به کار رفته‌اند، ندارد. این اصطلاح بر هبوط معصیت‌آمیز انسان در معنای فلسفی - اخلاقی، و در عین حال ناسوتی شده آن دلالت نمی‌کند. سقوط در بیان هیدگر، به معنایی کاملاً وجودشناسانه به کار رفته است. سقوط اشاره به نحوی از انحاء وجود آدمی دارد. سقوط دلالت بر رابطه انسان با وجود دارد. به زبان هیدگر متأخر می‌توان گفت سقوط، فراموشی وجود از سوی آدمی یا به تعبیری، روی گردانی وجود از آدمی است. «سقوط، فراموش کردن حقیقت وجود به سود ازدحامی از موجودات نااندیشیده در ذات‌شان است» (Heidegger, 1998: 253). هر روزگی دازاین و دل‌مشغولی او به موجودات، همان فراموشی وجود است؛ و فرازوی دازاین از هر روزگی - از موجودات - به این معناست که آدمی فراموشی وجود را به یاد آورده است؛ که این به نوبه خود، به پرسش‌گری از وجود می‌انجامد.

در واقع هیدگر «اصطلاحات اصالت و عدم اصالت را برای بیان هیچ‌گونه تمایز اخلاقی یا انسان‌شناختی به کار نبرده است. آن‌ها مشخص‌کننده رابطه برون - ایستادگی ذات انسان با حقیقت وجودند» (ibid: 253).

به اعتقاد هیدگر در وضعیت سقوط ما از آن «خود» نیستیم، بلکه از آن «دیگران» یا «آدم‌ها» ییم. به عبارتی خود حقیقی مان نیستیم، بلکه «آن‌ها» ییم؛ یعنی فردی هستیم منتشر^۸. در این وضعیت، ما قادر نیستیم خود به وجود خود تعیین ببخشیم. پس به ناچار از دیگران تعیین می‌پذیریم. به این معنا که دیگران نحوه بودن ما را تعیین می‌کنند. در وضعیت سقوط، ما همان‌گونه کار می‌کنیم که دیگران کار می‌کنند، همان‌گونه حرف می‌زنیم که دیگران حرف می‌زنند، و با موجودات همان‌طور مواجه می‌شویم که دیگران مواجه می‌شوند. در چنین وضعیتی، ما خود را از دست می‌دهیم یا به بیانی، خود را از به تحقق رساندن خود حقیقی مان معاف می‌کنیم. در وضعیت سقوط، ما از خویشتن روی بر می‌گردانیم و در واقع با وجود خودمان بیگانه می‌شویم. هیدگر این مطلب را چنین بیان می‌کند:

در استفاده از وسایل نقلیه عمومی و خدمات اطلاع‌رسانی از قبیل روزنامه، هر کسی مانند دیگری است. این همانند دیگری بودن، دازاین خاص هر کس را کاملاً در نحوه وجود دیگران مستحیل می‌کند. به گونه‌ای که نمی‌توان تمایزی بین اشخاص قائل شد. در این تعیین‌ناپذیری توسط خود است که فرمان - روایی حقیقی «دیگران» [داس‌من] عیان می‌شود. ما همان‌طور لذت می‌بریم که دیگران لذت می‌برند. همان‌طور می‌خوانیم، می‌بینیم و درباره ادبیات و هنر داوری می‌کنیم که دیگران می‌بینند و داوری می‌کنند. و نیز همان‌طور از توده مردم کناره‌گیری می‌کنیم که دیگران کناره‌گیری می‌کنند. ما همان چیزی را تکان‌دهنده می‌یابیم که دیگران تکان‌دهنده می‌یابند. این آن‌ها که کس خاصی نیست و همه کس است، نحوه وجود هر روزه ما را از پیش تعیین می‌کند (Heidegger, 1962: 164).

در وضعیت سقوط، حتی فهم ما از عالم تابع فهم

دیگران است. یعنی عالم در نظرمان همان‌گونه آشکار می‌شود که در نظر دیگران آشکار می‌شود. ما امکان فهم حقیقی از عالم یا گشودگی به عالم را از دست می‌دهیم. ما حتی امکان فهم سرشت خود به مثابه پاس‌دار و پناه‌دهنده وجود را از دست می‌دهیم. در واقع ما از خود حقیقی‌مان یا به تعبیری، از وجود دور می‌شویم. به عبارتی، ما آن‌چنان غرق در هر روزگی می‌شویم که وجود و امکان‌های وجودی‌مان را فراموش می‌کنیم. در این وضعیت، موجودات صرفاً به‌مثابه ابزاری در خدمت اهداف‌مان بر ما ظاهر می‌شوند و ما هیچ به وجود آن‌ها، و این‌که حقیقت‌شان چیست، نمی‌اندیشیم. ما به موجودات تعرض می‌کنیم و از طریق اعمال اراده شخصی، راه را بر آشکارگی موجودات - چنان‌که در حقیقت هستند - می‌بندیم. به بیانی، با استیلآوری بر موجودات، مجال خود بودن را از آن‌ها سلب می‌کنیم. در وضعیت سقوط، سخن گفتن ما هم از نوع پُرگویی است. به این معنا که خود را با حرف‌های بیهوده و وراجی‌های سطحی مشغول می‌کنیم و در این هیاهو آن‌چه از دست می‌دهیم، گوش سپردن حقیقی به خویشتن است. سقوط یعنی عدم اصالت دازاین. به باور هیدگر:

دازاین از وجود خودش به‌مثابه یک امکان اصیل برای خود بودن دور شده و به عالم فرو افتاده است. فروافتادگی در عالم یعنی مستحیل شدن در بودن با یک‌دیگر، تا آن‌جا که پُرگویی، کنجکاو و ابهام راهنمای آن می‌شوند (ibid: 220).

هیدگر اگرچه زندگی هر روزه را نقطه شروعی برای اندیشیدن درباره وجود، و بودن دازاین را اساساً بودن با یک‌دیگر می‌داند، معتقد است اغلب این «بودن با یک‌دیگر، دازاین خود شخص را کاملاً در نوع وجود دیگران مستحیل می‌کند» (ibid: 164). به طوری که ما به مثابه دازاین هر روزه، در دیگران گم می‌شویم و وجود حقیقی خود را از یاد می‌بریم. به اعتقاد او امور هر روزه از قبیل خانواده، دوستان، کار، کتاب‌ها، رسانه‌ها، تولید و استفاده از ابزارها، و غیره ما را چنان گرفتار موجوداندیشی می‌کنند که جایی برای اندیشیدن به وجود و پرسش از معنای وجود برایمان باقی نمی‌گذارند. به عبارتی از نظر هیدگر، وجود هر روزه که می‌بایست راه‌گشای فهم ما از

وجود و قرب ما به وجود باشد، خود، موجب دوری ما از وجود می‌شود؛ زیرا هر آن‌چه از وجه موجودشناسانه^۹ نزدیک‌ترین است، از وجه وجودشناسانه^{۱۰} دورترین است (ibid: 69). ما چون به وجود بسیار نزدیک‌ایم، معمولاً آن را از نظر دور می‌داریم. به این ترتیب، ما مسئولیت در - عالم - بودن خود را نمی‌پذیریم و از فهم خویشتن حقیقی‌مان یا به تعبیری، از فهم وجود ناتوان می‌شویم. به بیان مک‌کواری «ویژگی بارز در - عالم - بودن هر روزی ما دل‌مشغولی به موجودات و فراموش کردن وجود است» (مک‌کواری، ۱۳۹۳: ۱۰۱) چنین بودنی از نظر هیدگر، بودن ناصیل است. با این حال، او عقیده دارد ما - دقیقاً به این دلیل که امکان سیر داریم - به نحو اصیل هم، می‌توانیم باشیم. به دازاین این امکان داده شده است تا با فراروی از وجود هر روزی، در حقیقت وجود ساکن شود.

هیدگر اصیل بودن را به «خود» پیوند می‌زند و عقیده دارد دازاین آن‌گاه اصیل است که از آن خود باشد. یا به بیان دقیق‌تر، خود باشد. در نحوه وجودی اصیل، دازاین آن امکاناتی را برمی‌گزیند که از طریق آن‌ها بتواند به خویشتن خود دست یابد. دازاین اصیل تابع دیگران نیست. او خود به بودن خود تعیین می‌دهد. حرف خود را می‌زند، کار خود را می‌کند، و مواجهه‌اش با موجودات به شیوه خاص خود است؛ خواه شیوه خاص او مطابق شیوه دیگران باشد، خواه نباشد. به عبارتی، اصالت دازاین در گرو انتخاب‌هایی است که خود انجام می‌دهد؛ حال، انتخاب‌های او ممکن است با نظر دیگران مطابقت داشته باشد، یا نداشته نباشد. «اصالت لزوماً به معنی عدول از شرایط متعارف نیست. حتی عدول از شرایط متعارف نیز، اگر بر مبنای انتخاب دازاین صورت نگرفته باشد، می‌تواند به معنی عدم اصالت باشد. در حالی که سازگاری با رفتار مرسوم و عام، اگر بر اساس انتخاب خود باشد، اصیل است» (اینوود، ۱۳۹۵: ۱۱۰).

دازاین اصیل در عین حال که با موجودات - دیگران و اشیاء - است، خود را در میان آن‌ها گم نمی‌کند. او هم‌چنان که زندگی عادی خود را سپری می‌کند، هر از گاهی - برای لحظاتی هم که شده - به بودن خود و موجودات می‌اندیشد و معنای بودن را می‌فهمد. در واقع

یعنی به خود بودن دعوت می‌کند (Heidegger, 1962: 250). در واقع ندای وجدان را می‌توان گواهی دانست بر این که دازاین، توان خود بودن دارد. این ندا از دازاین می‌خواهد تا از وضعیت سقوط به در آید و خود باشد. ندای وجدان دازاین را به چیزی که توانش را دارد - به اصالت - فرا می‌خواند.

به نظر هیدگر از میان همه احوال دازاین، حال خوف یا اضطراب وجودی^{۱۴} تأثیر به‌سزایی در نیل دازاین به اصالت دارد. به اعتقاد او اضطراب وجودی سبب می‌شود «دازاین از وضعیت سقوط و هر روزگی به در آید و دو نحوه بودن اصیل و ناصیل، به منزله امکان‌های وجودی‌اش در مقابل دیدگانش آشکار شود» (ibid: 191). وقتی ما مضطرب‌ایم، ناچار می‌شویم با خودمان - به عنوان موجودی که نحوه وجود او اگزیزتانس است - مواجه شویم. این حال ما را در برابر «وجود» مان قرار می‌دهد. در این حال ما با خودمان رو در رو می‌شویم و نمی‌توانیم در پس دیگران خود را پنهان کنیم. در واقع در حالت اضطراب وجودی، ما همان می‌شویم که در حقیقت هستیم. البته باید توجه داشت اضطراب در نظر هیدگر، اضطراب برای چیز مشخصی نیست. این حال مورد مشخصی ندارد، بلکه اشاره به موقعیت‌هایی دارد که یک اضطراب بی‌دلیل وجودمان را فرا می‌گیرد؛ چنان‌که در بیان حال خود می‌گوییم «مضطرب‌ام، اما نمی‌دانم برای چه». در حال اضطراب وجودی، عالم و هر چه درون آن است در نظرمان بی‌اهمیت جلوه می‌کند. در نتیجه، راهی به فهم در - عالم - بودن می‌یابیم. ما در این حالت، مضطرب موجودی درون عالم نیستیم، بلکه مضطرب خود عالم‌ایم. در اضطراب وجودی، وجود بر ما آشکار می‌شود. اضطراب وجودی حالی است که بر ما واقع می‌شود و ما را از فهم آنتیک دور می‌کند (ibid: 228). در چنین حالتی، دازاین از درگیری‌های هر روزه رها شده و بر خودش - هم‌چون وجود، آشکار می‌شود. در واقع در این حالت، دازاین برای اولین بار خود را - و موجودات را، چنان‌که هست، می‌فهمد.

هیدگر تمامیت دازاین را که در حالت اضطراب وجودی بر او آشکار می‌شود، دغدغه‌مندی یا اهتمام می‌خواند (ibid: 241) و معتقد است اهتمام از دازاین،

او زندگی می‌کند، اما زندگی برایش عادت نمی‌شود. او با موجودات سر و کار دارد، اما بودن موجودات برایش عادی و معمولی نمی‌شود. دازاین اصیل بی آن‌که نحوه بودن هر روزی خود را ترک کند، از آن فراتر رفته و بودنی از نوع دیگر را تجربه می‌کند. به عبارتی، او قادر می‌شود تا وجود هر روزه را پشت سر بگذارد و به وجودی دست یابد که شایسته آن است. در وضعیت اصالت، در - عالم - بودن دازاین و نسبتی که با وجود دارد متحول می‌شود. به این معنا که عالم را به نحو دیگری فهم می‌کند و موجودات به طریق دیگری بر او آشکار می‌شوند. به بیانی می‌توان گفت دازاین اصیل فهم صرفاً ابزاری از موجودات ندارد. او به انسان‌ها و اشیاء نه آن‌گونه که در هر روزگی‌شان هستند، یعنی از منظر فایده‌مندی، بلکه آن‌گونه که در خود هستند می‌نگرد. در این حالت، او به موجودات مجال خودبودگی می‌دهد و موجودات چنان‌که در حقیقت هستند بر او آشکار می‌شوند. در واقع می‌توان گفت نسبت دازاین اصیل با موجودات، وارستگی^{۱۱} است؛ زیرا او با رها کردن موجودات به حال خود، به نوعی در بودن آن‌ها مشارکت می‌کند (Heidegger, 1998: 144). در چنین وضعیتی، به گفته یانگ، اهتمام دازاین به موجودات صرفاً «به کار گیری» نیست، بلکه «مراقبت»^{۱۲} است؛ به این ترتیب اهتمام برای اولین بار، به اهتمام اصیل تبدیل می‌شود (یانگ، ۱۳۹۵: ۱۴۴). در وضعیت اصالت، دازاین سرشت خود را نیز چنان‌که هست، یعنی به منزله آشکارکننده وجود در می‌یابد. حتی می‌توان گفت سخن گفتن دازاین اصیل هم با سخن گفتن دازاین ناصیل فرق دارد. به این معنا که پُرگویی جای خود را به سکوت و گوش سپردن به ندای وجدان^{۱۳} می‌دهد. به زبان هیدگر متأخر می‌توان گفت زبان دازاین اصیل، زبان وجود است.

ندای وجدان به منزله فراخوانی دازاین به اصالت

ملاحظه کردیم که دازاین فرو افتاده به هر روزگی، در هیاهوی موجودات، امکان گوش سپردن به خویشتن حقیقی را از دست می‌دهد. به اعتقاد هیدگر ندای وجدان چیزی است که با ایجاد وقفه در این هیاهوی هر روزه، دازاین را به خاص‌ترین و نهانی‌ترین امکان خود،

با موجودات هستیم، در برابر ممتازترین نحوه جویی خود گشوده باشیم. توجه داریم که هیدگر در آثار دوره متأخر خویش - به خصوص در کتاب *ادای سهمی* به فلسفه - به جای ندای وجدان، از ندای وجود سخن می‌گوید. او در آثار این دوره بر این نکته تأکید می‌کند که اصالت بیش از آن که متوجه نسبت آدمی با خودش باشد، متوجه نسبت آدمی با حقیقت وجود است. در واقع از نظر هیدگر متأخر «دازاین اگر به حقیقت وجود تعلق داشته باشد، اصیل است» (ibid: 69).

هیدگر معتقد است اگرچه ما خود در بودن مان (واقع بودگی مان) نقشی نداشته‌ایم، اما نحوه بودن مان چیزی است که خود عهده‌دار آن هستیم. در واقع هیدگر دازاین بودن ما را باری سنگین می‌داند، صرفاً به این دلیل که امکان عهده‌دار شدن یا عهده‌دار نشدن این دازاین را - بر پایه آن چه او عزم^{۱۵} یا مصمم بودن می‌خواند - دارا هستیم. اگر ما از ندای وجدان مبنی بر این که خودمان باشیم، طفره روییم، عدم اصالت را برگزیده‌ایم. اما اگر عزم کنیم که ندای وجدان مان را بشنویم و عهده‌دار دازاین مان شویم، نحوه وجود ما اصیل خواهد شد. به عبارتی می‌توان گفت هیدگر حیث اصالت در - عالم - بودن ما را مربوط به عزم مان برای گوش سپردن به ندای وجدان و عهده‌دار شدن دازاین مان می‌داند.

به اعتقاد هیدگر، فهم یا شنیدن ندای وجدان مستلزم خواست وجدان داشتن است؛ و خواست وجدان داشتن - که حالت متمایزی از گشودگی دازاین است - به نوبه خود، مستلزم عزم دازاین است. حال از آن جا که خود دازاین است که به عنوان وجدان، خود را به تحقق خاص‌ترین امکان‌های خود فرا می‌خواند، این خواست وجدان داشتن، چیزی جز فهمیدن یا یافتن خود نیست. یعنی در واقع آن چه برای شنیدن ندای وجدان نیاز داریم، جز این نیست که عزم کنیم تا به روی خودمان گشوده باشیم. به عبارتی می‌توان گفت وجدان، همان یافتن یا فهمیدن خودمان و به تعبیری، آشکارگی ما بر خودمان است. مصمم بودن و عزم جزم داشتن، دازاین را به طریقی متفاوت آشکار می‌کند. مصمم بودن هم‌چنین، موجودات را به طریقی متفاوت آشکار می‌کند. دازاین مصمم، وجدان داری را انتخاب می‌کند. او انتخاب می‌کند

خویشتنی اصیل می‌سازد (ibid: 364). به زبان رساله نامه در باب انسان‌گرایی می‌توان گفت اهتمام چیزی نیست جز بازآوردن انسان به ذاتش. در اهتمام، آدمی شأن و منزلت انسانی خود را باز می‌یابد (ibid: 244)؛ از این طریق که از سوی خود وجود به پاس‌داری از حقیقت وجود فراخوانده می‌شود. (ibid: 260). هم‌چنین به باور هیدگر، وجدان دقیقاً به این سبب هست که ما از ساختار اهتمام برخورداریم. او این مطلب را این‌گونه بیان می‌کند:

وجدان، خود را به مثابه ندای اهتمام آشکار می‌کند. ندا دهنده خود دازاین است از آن وجه که در واقع بودگی‌اش، نسبت به امکان خود برای خود بودن مضطرب است. مخاطب این ندا نیز خود دازاین است از وجهی که به امکان خاص خود برای خود بودن [اگزیستنس داشتن] فراخوانده شده است. دازاین در «دیگران» سقوط می‌کند و با ندای وجدان، به خود بودن فراخوانده می‌شود (ibid: 277).

از جملات بالا چنین بر می‌آید که منادی و منادا، در واقع یکی است. خود دازاین است که خود را فرا می‌خواند. «این ندا، بی‌تردید، از جانب کسی نمی‌آید که با من در عالم است. ندا از سوی من می‌آید، و با این حال، از جایی فراتر از من می‌آید» (ibid: 320). ندا چنان است که دازاین، گویی آن را از دورن خود، اما با فاصله می‌شنود. هیدگر در پاسخ به این پرسش که دازاین به چه چیزی فراخوانده می‌شود، می‌گوید «به خود بودن». ندا از دازاین می‌خواهد تا با امکان‌های وجودی خودش رو به رو شود. در واقع، خودی که از آن دیگران است به سوی خودی که از آن خویشتن است دعوت می‌شود. اما در پاسخ به این پرسش که مضمون ندای وجدان چیست، هیدگر می‌گوید «هیچ چیز». ندا مضمون معینی را بیان نمی‌کند، اطلاعی از حوادث عالم نمی‌دهد و هیچ حرفی برای گفتن - در قالب الفاظ - ندارد. وجدان صرفاً و دائماً در حالت سکوت سخن می‌گوید (Heidegger, 1962: 273)؛ و از دازاین می‌خواهد تا امکان‌هایش را تحقق ببخشد. ندای وجدان ما را به کناره‌گیری از موجودات دعوت نمی‌کند، بلکه از ما می‌خواهد در همان حال که

که به روی خود گشوده باشد؛ انتخاب می‌کند که خود را بشنود و خود باشد. دازاین صاحب عزم و مصمم، دازاین اصیل است (Heidegger, 1962: 339 – 344).

هیدگر لحظه گسست مصممانه دازاین از دیگران و پیش‌روی دازاین به سوی امکانات خود را، لحظه بصیرت یا لحظه دیدار^{۱۶} می‌خواند (ibid: 387). او معتقد است در این لحظه، دازاین مصمم می‌شود تا به روی خاص‌ترین امکان وجودی خود گشوده شود. دازاین در این لحظه تبدیل به عرصه‌ای برای آشکارگی خویشتن حقیقی خود، یعنی آشکارگی وجود خود بر خویشتن می‌شود. هیدگر لحظه بصیرت را لحظه‌ای می‌داند که در آن، اگزستنس حقیقی دازاین رخ می‌دهد. در این لحظه، دازاین به ندای وجدان پاسخ می‌گوید؛ یعنی از آن خویش می‌شود و به لحاظ وجودی، در وضعیت اصالت قرار می‌گیرد.

نکته‌ای که در این جا باید به آن توجه شود این است که هیدگر در آثار دوره متأخر خویش - که در آن، خود وجود و نه دازاین نقش محوری دارد، مصمم بودن را نه به دازاین بلکه به وجود نسبت می‌دهد. به این معنا که خود وجود است که عزم بر آشکاری - یا پنهانی - کرده و دازاین را هر بار به طریقی از آن خود می‌کند. وی در کتاب *دای سهمی به فلسفه* - که شاید بتوان آن را یکی از مهم‌ترین آثار هیدگر پس از گشت دانست - از رخداد از آن خود کننده^{۱۷} سخن می‌گوید و عقیده دارد در واقعه ناپوشیدگی وجود، وجود، آدمی را از آن خویش می‌کند؛ از این طریق که او را واسطه ظهور قرار می‌دهد. از همین رو است که از رخداد از آن خود کننده می‌توان به مثابه هنر یاد کرد؛ همان چیزی که می‌تواند به دازاین اصالت ببخشد.

ناپوشیدگی‌های متفاوت وجود

هیدگر در اندیشه متأخر خود، توجه و تمرکزش را از دازاین - به منزله موجودی که از طریق تحلیل بنیادین او می‌توان به معنای وجود راه یافت - برداشته و معطوف به خود وجود می‌کند. در واقع در این دوره هیدگر به جای معنای وجود، از حقیقت وجود یا به تعبیری از ناپوشیدگی وجود سخن می‌گوید و معتقد است پرسش

از وجود را نه از منظر دازاین، بلکه از منظر خود وجود باید طرح کرد. به بیانی می‌توان گفت در آثار دوره متأخر او، دازاین بیش از آن که پرسش‌گر وجود باشد، مخاطب وجود است. به این معنا که پذیرای ناپوشیدگی‌های متفاوت وجود می‌شود. اصطلاح «اعصار وجود»^{۱۸} که در این دوره از آثار هیدگر زیاد به کار رفته اشاره به همین مطلب دارد و به این معنا است که خود وجود است که با ناپوشیدگی‌های متعدد خود - گاه با روی دادن و گاه با روی نپهان کردن، به تاریخ هر عصر تعیین می‌دهد. لذا در اندیشه هیدگر تاریخ، نه تاریخ بشری، بلکه تاریخ وجود است.

بر این اساس می‌توان گفت در اندیشه متأخر هیدگر، اصالت یا عدم اصالت دازاین - که در دوره متقدم بیش از همه به عزم دازاین بر گشوده بودن یا گشوده نبودن بر ندای وجدان بستگی داشت - به خود وجود مربوط است. یعنی خود وجود است که با روی نمودن خود بر دازاین یا با واپس‌نشینی خود از دازاین، به او اصالت یا عدم اصالت می‌بخشد (هیدگر، ۱۳۹۶: ۴۸۸). در واقع مطلب فوق را می‌توان برگردانی دانست از این عبارت که در آثار متأخر هیدگر، در انتخاب نحوه وجودی دازاین، سهم کمتر از آن دازاین و سهم بیشتر از آن وجود است. هیدگر تاریخ را تاریخ روی نمودن‌ها و روی نپهان کردن‌های گوناگون وجود می‌داند و عقیده دارد وجود در هر عصر، آدمی را فرا می‌خواند تا در نحو خاصی از انکشاف شرکت جوید (Heidegger, 1977: 18). به عبارتی می‌توان گفت هیدگر در اندیشه متأخر خود، استعلا - از موجود به وجود - را بیش از آن که کوششی از سوی انسان بدانند، منسوب به خود وجود می‌داند و با این حال معتقد است وجود برای ناپوشیده شدن به انسان نیاز دارد (هیدگر، ۱۳۹۵: ۹۷). در واقع از نظر هیدگر بر حسب نسبتی که آدمی در هر عصر با وجود دارد، وجود به انحاء متفاوت بر او ناپوشیده می‌شود. وی در رساله پرسش از تکنیک - که آن هم از آثار پس از گشت محسوب می‌شود، از دو نحو اساسی انکشاف یا ناپوشیدگی وجود سخن می‌گوید. البته او انکشاف را به این دو نحو منحصر نمی‌کند. این دو نحو اساسی انکشاف در نظر او عبارت‌اند از ناپوشیدگی به منزله پوئسیس^{۱۹} و

ناپوشیدگی به منزله گشتل^{۲۰} (ibid: 29).

منظور هیدگر این است که چنانچه وجود در ظهور خود بنا را بر روی نمودن بر آدمی گذاشته باشد، نسبت آدمی با وجود، گشودگی یا قُرب است و ناپوشیدگی به منزله پوئسیس رخ خواهد داد؛ اما اگر بنای وجود بر روی نهان کردن از آدمی باشد، نسبت آدمی با وجود، فروبستگی یا بُعد است و ناپوشیدگی به نحو گشتل رخ خواهد داد. در انکشاف وجود به نحو پوئسیس، موجودات بر آدمی چنان که در حقیقت هستند، ظاهر می‌شوند. در واقع در این نحو از انکشاف، رخداد حقیقت، خود را - به واسطه آدمی - در یک موجود (دست-ساخته‌ای بشری) پناه می‌دهد و آن موجود برای اولین بار، به عنوان موجود، ظاهر می‌شود. هیدگر چنین موجود یگانه‌ای را کار هنری می‌خواند و معتقد است هنر نحوی ممتاز از انحاء تحقق حقیقت است (هیدگر، ۱۳۹۴: ۴۴). در مقابل، چنانچه انکشاف وجود به نحو گشتل باشد، موجودات بر آدمی به مثابه منابع کارآمد منکشف می‌شوند (Heidegger, 1977: 24). در این نحو از ناپوشیدگی وجود - که مختص زمانه ما است - همه انحاء دیگر ناپوشیدگی، و حتی خود ناپوشیدگی، غیرممکن شده و گشتل خود را به عنوان تقدیر انکشاف حاکم می‌کند. در چنین حالتی، حقیقت وجود - به دلیل فراموش شدگی از سوی آدمی - امکان تحقق در تولیدات انسانی را نخواهد داشت و دست‌ساخته‌های بشر، از حد ابرار - و چه بسا منابع صرف - فراتر نخواهند رفت.

به بیانی می‌توان گفت هیدگر پناه گرفتن حقیقت وجود در موجود - به وساطت آدمی - را ذات هنر می‌خواند و معتقد است چنان موجودی، که پناه‌گاه وجود واقع شود و برای اولین بار به عنوان موجود پا به عرصه وجود بگذارد (ابداع شود)، کار هنری خواهد بود. وی هم‌چنین، نقش هنرمند را در این میان به سان معبر می‌داند و معتقد است تنها آن کس که قابلیت شنیدن ندای وجود و پدیدار کردن وجود در هیأت موجودی منحصر به فرد را دارا است، شایسته است تا هنرمند خوانده شود. حوزه هنر از نظر او، حوزه رها گذاشتن موجودات و مجال دادن به آنها است تا همان که در حقیقت هستند باشند. اما صنعت - به‌ویژه صنعت در

عصر جدید - از نظر هیدگر به قلمروی اشاره دارد که در آن آدمی وجود را فراموش کرده است یا به تعبیری، وجود از آدمی روی نهان کرده است و آدمی با تحمیل خواست و اراده خود بر موجودات، مجال خود بودن را از آنها سلب کرده است. به عبارتی صنعت را می‌توان - به لحاظ وجودی - حوزه‌ای دانست که در آن آدمی از سرشت خود به‌مثابه آشکار کننده وجود غافل است و در مقام سازنده، موجوداتی تکراری و صرفاً کارآمد می‌سازد. به این ترتیب، هیدگر پوئسیس و گشتل را دو نحو اساسی از انحاء بی‌شمار انکشاف وجود می‌داند و معتقد است هر کدام از این دو نحو انکشاف، موجودات را در نظر آدمی به شیوه‌ای متفاوت می‌گشایند. به عبارتی در نظر وی، پوئسیس و گشتل - که آنها را به ترتیب ذات هنر و ذات صنعت می‌خواند - بیش از آن که کنشی انسانی باشند، تقدیری هستند که از جانب خود وجود فرستاده شده‌اند. بر این اساس، با نگرشی وجودشناسانه، هنر و صنعت را می‌توان به‌مثابه دو قلمرو در نظر گرفت که به نحوه وجود آدمی در عالم و هر گونه سر و کار داشتن او با موجودات تعیین می‌دهند.

هنر و صنعت به منزله دو قلمرو برای نحوه وجود دازاین

ملاحظه کردیم که ساحت هنر - به لحاظ وجودی - ساحت روی نمودن وجود به آدمی یا به عبارتی، ساحت تحقق حقیقت است و در مقابل، حوزه صنعت - به لحاظ وجودی - حوزه روی نهان کردن وجود از آدمی، یا به تعبیری، قلمرو فراموشی حقیقت وجود توسط آدمی است. ساحت هنر ساحت فرآوردن موجودی بدیع و منحصر به فرد است؛ چنان موجودی که از آن پیش هرگز نبوده و از آن پس هم دیگر هیچ‌گاه نخواهد بود (هیدگر، ۱۳۹۴: ۴۴)؛ اما حوزه صنعت، حوزه ساختن‌های هر روزی است. ساحت هنر ساحتی است که در آن، وجود به آدمی رو کرده و از طریق از آن خویش کردن آدمی، او را محمل ظهور قرار می‌دهد؛ اما حوزه صنعت حوزه‌ای است که وجود به سود اراده آدمی و فاعلیت محض او پا پس کشیده است. ساحت هنر ساحتی است که در آن، آدمی مواجهه‌ای از سر وارستگی

وجود آن‌ها شود؛ اما صنعت حوزه‌ای است که دازاین را هم‌چنان در بند کارایی موجودات نگه می‌دارد و امکان فراروی از موجودات به سوی وجود را از او سلب می‌کند. به عبارتی می‌توان گفت طبق نظر هیدگر، نحوه بودن دازاین اصیل هنرمندانه (شاعرانه)، و نحوه بودن دازاین نااصیل صنعتگرانه (حسابگرانه) است.

نکته‌ای که در این ارتباط نباید از نظر دور داشت آن است که هیدگر به هیچ وجه نمی‌خواهد بگوید هر آن کس از مردم که ابزار می‌سازد - صنعتگر عرفی، دازاین نااصیل و هر آن کس که اثر هنری تولید می‌کند - هنرمند عرفی -، دازاین اصیل است. توجه داریم که وی واژه‌های صنعت و هنر را در معنایی کاملاً وجودشناسانه به کار می‌برد. به این معنا که اگر حیث قابلیت دازاین مطرح باشد، نحوه وجودی او اصیل است و اگر تنها حیث فاعلیت دازاین در کار باشد، نحوه وجودی او نااصیل است.

نتیجه

هیدگر متقدم نحوه وجود دازاین را اگریستن می‌خواند و عقیده دارد دازاین این قابلیت را دارا است تا از آن چه اکنون هست به آن چه هنوز نیست فراروی داشته باشد. آن چه هست وجود هر روزی دازاین است. به این معنا که دازاین در حالت معمول چنان هست که با موجودات صرفاً از وجه فایده‌مندی سر و کار دارد. در این طرز مواجهه با موجودات، معمولاً، آن چه مهم است کارایی موجودات است و آن چه فراموش می‌شود، وجود آن‌ها است. هیدگر این نحوه بودن را نحوه بودن نااصیل می‌داند و عقیده دارد دازاین، غالباً، چنین هست؛ در عین حال او معتقد است دازاین محکوم نیست که - برای همیشه - چنین باشد؛ زیرا به دازاین امکان داده شده است تا چنان چه بخواهد و عزم کند، اصیل باشد. یعنی آن چه هنوز نیست باشد. البته منظور هیدگر از عزم و خواستن به هیچ وجه تصمیمی نیست که دازاین به عنوان سوژه می‌گیرد، بلکه عزم از نگاه او به این معنا است که دازاین توان خود را برای اصیل بودن باز یابد. اصیل بودن دازاین از نظر هیدگر یعنی گسستن بند موجود و ایستادن در گشودگی وجود. دازاین اصیل است

با موجودات دارد. به این معنا که فارغ از سر و کار داشتن‌های هر روزی با موجودات، یعنی به جای توجه صرف به کارآمدی آن‌ها، قادر است به ذات موجودات نظر کند و آن‌ها را در بودن خاص خودشان رها بگذارد؛ و در مقابل، قلمرو صنعت، قلمرو سر و کار داشتن‌های هر روزی با موجودات است. در ساحت هنر، آدمی با ذات خود یا به تعبیری با خویشتن حقیقی یگانه است و ذات خود را به مثابه پناه‌دهنده وجود در موجودات فهم می‌کند؛ حال آن که در قلمرو صنعت، آدمی از فهم سرشت حقیقی خود ناتوان است و مقام خود را صرفاً سازنده موجودات می‌داند.

از طرفی چنان که دیدیم، هیدگر اصالت را امکانی برای وجود دازاین می‌داند که در آن، دازاین عزم کرده بر خواست وجدان داشتن، ندای وجدان را مبنی بر این که از آن خویش باشد - و از آن دیگران نباشد - می‌شنود و به آن پاسخ می‌گوید؛ و در مقابل، عدم اصالت دازاین را به این معنا می‌داند که دازاین به روی ندای وجدان فروسته باشد و نتواند از آن خویش شود. دیدیم که از نظر هیدگر، دازاین، اصیل است آنگاه که سرشت خود را به مثابه آشکار کننده وجود فهم کند؛ و نااصیل است اگر فهم خود را از عالم تابع فهم دیگران کند و از فهم خویشتن حقیقی ناتوان باشد. هم‌چنین به باور هیدگر، دازاین، به لحاظ وجودی اصالت خواهد داشت آن‌گاه که مواجهه‌ای راستین با هر آن چه هست داشته باشد و دل‌مشغولی‌اش به موجودات، دل‌مشغولی به وجود آن‌ها باشد؛ و در وضعیت عدم اصالت خواهد بود آن‌گاه که موجودات را صرفاً به مثابه وسیله‌ای برای برآوردن خواسته‌های خود ببیند و از وجود آن‌ها غافل شود.

به این ترتیب براساس نظر هیدگر، می‌توان اصالت دازاین را به ساحت هنر و عدم اصالت دازاین را به حوزه صنعت (تکنولوژی) ارتباط داد. یعنی می‌توان هنر را ساحتی دانست که ورود به آن به نحوه بودن دازاین اصالت می‌بخشد؛ و در مقابل، صنعت را حوزه‌ای دانست که باقی ماندن در آن برای همیشه، نحوه بودن دازاین را نااصیل می‌کند. زیرا هنر ساحتی است که دازاین را از هر روزگی خارج می‌کند و موجب می‌شود تا او به جای گرفتار شدن در عالم هر روزی موجودات، قادر به فهم

10. Ontologic
11. Gelassenheit
12. Caring For
13. Call of Conscience
14. Anxiety
15. Resoluteness
16. Moment of Vision
17. Ereignis
18. Ages of Being
19. Poiesis
20. Gestell

کتابنامه

اینوود، مایکل. (۱۳۹۵). *روزنه‌ای به اندیشه مارتین هایدگر*، ترجمه احمدعلی حیدری، تهران: نشر علمی.
 مک کواری، جان. (۱۳۹۳). *مارتین هایدگر*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، چ ۲، تهران: نشر هرمس.
 هایدگر، مارتین. (۱۳۹۴). *سرآغاز کارهنری*، ترجمه پرویز ضیاءشهبابی، چ ۶، تهران: نشر هرمس.
 هایدگر، مارتین. (۱۳۹۵). *متافیزیک چیست؟*، ترجمه سیاوش جمادی، چ ۹، تهران: نشر ققنوس.
 هایدگر، مارتین. (۱۳۹۶). *درآمد به متافیزیک*، ترجمه انشاءالله رحمتی، چ ۱، تهران: نشر سوفیا.
 یانگ، جولیان. (۱۳۹۵). *فلسفه هنر هایدگر*، ترجمه امیر مازیار، چ ۳، تهران: گام نو.

Heidegger, M (1962) *Being and Time*, trans. J. Macquarrie & E. Robinson, Oxford: Blackwell.
 Heidegger, M (1976) *Gesamtausgabe* ed. F. W. Von Herrmann. Frankfurt a. Main.: Klostermann.
 Heidegger, Martin (1977) "The Question Concerning Technology", in *The Question Concerning Technology and Other Essays*, trans. W. Lovitt. New York: Harper and Row. PP.3 - 35.
 Heidegger, Martin (1998) "On the Essence of Truth" & "Letter on Humanism", in *Pathmarks*, ed. W. McNeill. Cambridge: Cambridge University Press. PP. 136 – 155 & PP. 239 - 276.

آن‌گاه که از وجود هر روزی فراتر رود و از آن خویشتن حقیقی یا به عبارتی از آن وجود شود.
 در هایدگر متأخر، وجود دازاین به سود حقیقت وجود کنار می‌رود. به این معنا که این بار، اصالت یا عدم اصالت دازاین در پرتو نحوه ناپوشیده شدن وجود معنا می‌یابد. در واقع خود وجود است که با نحوه ناپوشیده کردن خود بر دازاین به او اصالت یا عدم اصالت می‌بخشد. ناپوشیدگی وجود انحاء گوناگون دارد و دو نحو اساسی آن در نظر هایدگر عبارت‌اند از پوئیسس و گشتل. هایدگر پوئیسس را ذات هنر می‌خواند و معتقد است هنر آن‌گاه پدید می‌آید که وجود بنای خود را بر روی نمودن بر آدمی گذاشته باشد و خود را به وساطت آدمی و در هیأت موجودی بدیع به ظهور برساند. او هم‌چنین گشتل را ذات صنعت می‌خواند و صنعت را عبارت می‌داند از روی نهان کردن وجود از آدمی که در نتیجه آن، آدمی به سازنده صرف مبدل می‌شود و موجوداتی تکراری و صرفاً کارآمد می‌سازد. در واقع وجود، آدمی را، در هنر به مثابه محمل و در صنعت به مثابه فاعل به کار می‌گیرد. در ساحت هنر، آدمی از آن خویش می‌شود و در گشودگی وجود قرار می‌گیرد. در حالی که در قلمرو صنعت، آدمی تا حد کنش‌گر محض سقوط می‌کند و امکان فراروی از موجود و قرار گرفتن در گشودگی وجود را نمی‌یابد. بر این اساس می‌توان هنر و صنعت را به عنوان دو طریق اساسی ناپوشیده شدن وجود، تعیین‌بخش به نحوه وجود دازاین دانست.

پی‌نوشت‌ها

1. Care
2. Dasein
3. Being – in – the – world
4. Existence
5. Authenticity
6. Inauthenticity
7. Verfallen
8. Das Man
9. Ontic